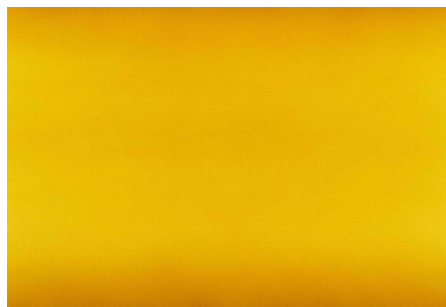


سرنوشت زار پروژۀ زراعت و آبیاری نیمروز

اهداء به دوست عزیزم زنده یاد گل محمد غلزایی، عالم اقتصاد و بنیانگذار
جبهۀ نیمروز که در دوران مقاومت ضد روسی، ضمن یک توطئه
مشترک «آی.اس.آی» و «ک.گ.ب» به وسیله عمال خود فروخته
بومی آنها ربوده شد و به شهادت رسید (روحش شاد!)



ریگستان های نیمروز در اشعه زرين آفتاب

1 درد دلی با خواننده ارجمند :

خزان و برگ ریزان سال 2001 م بود که روزی به دیدن دوستی رفته بودم که تازه از وطن برگشته بود. او که از طریق نیمروز به ایران آمده بود در مسیر راه خود از نقاط مختلف کشور از جمله از مرکز ولایت نیمروز یعنی از شهر زرنج و نواحی آن فلمی تهیه کرده بود. این فلم به حق از زندگانی مردم به خصوص از فقر و مسکنت آن سامان از خشکسالی های بی پایان و از ریگ و ریگزار فراوان، از صغیر باد بی امان و از طوفان خاک و از بیچارگی و دربدری مردم حکایت داشت که اینجانب در سفری در آن دیار همه را از نزدیک چنین دیدم (تصاویر 1 تا 4، زرنج، تابستان 2002 م).



تصویر 2 : طوفان خاک و ریگ که روز را شب می سازد.



تصویر 1 : جدال روزمره مردم با ریگ.



تصویر 3: نهر لشکری که در طول 51 کیلو متر از **تصویر 4:** چشمان منتظر مردم در طوفان فقر و در طوفان ریگ پر شده و بر اثر آن زراعت و آبیاری از بین رفته.

دیدن آن فلم در من اثر عمیقی گذاشته و دل را در پنجره سینه به تپش انداخت و مرا واداشت تا راهی جویم که در آن نجات از باد، صیانت از خاک، آسایش مردم و منزل مراد مضمحل باشد تا مگر گرهی از مشکل خلق گشوده گردد. همان بود که سری به کتابخانه پوهنتون هانور زده و در جست و جوی آثاری شدم که در شرح طبیعت و حال مردم نیمروز نوشته شده بودند. به مصداق آنکه "جوینده یابنده است" چند نوشته گرانها رخ به روی من باز کردند، به خصوص نتایج کار تحقیقی یک دانشمند آلمانی [1] که در سال 1974 م بدانجا سفر کرده و در مورد بهسازی و دگر سازی طبیعی و اجتماعی آن منطقه سفارشات از خود به جا مانده بود. در نوشته او نظرم به این جمله افتید که: «در نیمروز بادهای شدید تابستانی گاهی اینجا و زمانی آنجا آثار تخریب شده حیرت انگیز تمدن کهن سیستان را از زیر خاک بیرون میکنند تا مگر افغانها متوجه این مدنیت های از دست رفته شوند و کمر همت به اعمار مجدد آن ببندند.» نویسنده ادامه میدهد که: «عامل این تخریبات مدعش طبیعت نبوده بلکه انسان است.»

با خواندن این اثر علاقه مندی اینجانب فزونی می گرفت و امیدواریم جان تازه می یافت و مرا به چاره جویی آن مشکل بیشتر از پیش وامی داشت. در نتیجه بعد از چندی افکارم را جمع کرده، آنرا به رشته تحریر درآورده و در پی طرح پروژه ای برای رفع مشکل مردم، به خصوص جهت رفع مشکل آب و کاهش طوفان خاک گردیدم. هنوز جست و جوی من دوام داشت که بعد از سرنگونی رژیم طالبان جلسه ای در مورد مسایل باز سازی افغانستان در فیروزی 2002 از طرف مقامات دولت آلمان در برلین دایر گردید. از قضای نیک که از اینجانب نیز دعوت به عمل آمده بود تا در آن اشتراک نمایم. در آن جلسه از اشتراک کنندگان خواهش شد که در مشاوره با آلمان ها در مورد پروژه های باز سازی ابراز نظر نمایند. اینجانب به صورت فوری پروژه زراعت و آبیاری نیمروز را مطرح کردم که به گرمی استقبال شد. بعد از چند روزی مقدمات طرح این پروژه را به مقامات دولت آلمان فرستادم که مورد پشتیبانی قرار گرفت. جانب آلمان دو مسأله را با من در میان گذاشت: یکی اینکه به تاسی از فیصله های دولت آلمان باید این پروژه ها در ساحه مطالعه شوند و در همکاری و هموایی با مردم محل طرح گردند. دوم اینکه طرح پروژه ها به صورت رسمی از جانب دولت افغانستان به دولت آلمان فرستاده شوند. البته این هر دو مورد هم منطقی بودند و هم با تعاملات رسمی در انطباق قرار داشتند. بنا برآن نگارنده به آن مقامات وعده سپرد که این هر دو مأمول را بر آورده خواهد کرد.

همان بود که در صدد برآمدن تا زمینه مسافرت به نیمروز را آماده سازم. چون حجم کار زیاد و وقت محدود بود از دو دوست آلمانی که یکی متخصص امور سروی است و در دهه 1960 م در افغانستان کار کرده بود و آن دیگری که همکار اینجانب و کار شناس امور زمینشناسی و آب و خاک است، خواهش کردم که مرا همراهی نمایند. این دو آشنای آلمانی خواهش مرا قبول کردند مشروط بر آنکه مصارف سفر شان را اینجانب بپردازد. همچنین از یک دوست افغان که چهار گوشه مملکت را خوب بلد است تقاضا کردم که ما را همراهی کند که او هم لطف نموده قبول کرد. سر انجام ما چهار نفر در جون 2002 با سامان آلاتی که دوستان آلمانی تدارک دیده بودند راهی وطن شدیم.

وقتی به کابل رسیدیم قبل از همه به وزارت بازسازی مراجعه کرده با شخص وزیر صاحب (داکتر محمد امین فرهنگ) طرح آن پروژه را در میان گذاشته و یک نقل ابتدایی را در قید یک رساله ده صفحه یی به او تقدیم کردیم. او از این پروژه استقبال کرده و وعده هر نوع کمک را به ما داد و راستی هم به اساس تقاضای ما مکتوبی به ریاست کار توگرافی فرستاد که به اساس آن نقشه های توپوگرافی منطقه را در اختیار ما گذاشتند (این اولین و آخرین کمک این وزیر بود). قرار ما با آقای فرهنگ طوری بود که بعد از انجام کارهای ساحه دوباره با ایشان ملاقات نماییم و امکانات تمویل و تطبیق آن پروژه را با ایشان در میان بگذاریم. سر انجام هی میدان و طی میدان وارد نیمروز شدیم. کار های سروی مقدماتی آن پروژه در مدت پانزده روز تحت اوضاع و احوال بسیار مشکل، بخصوص گرمی جانفوسا که گاهی بیشتر از 50 درجه سانتی گراد بالا می رفت در طوفان های شدید باد و خاک به پایان رسید. چون در آن زمان در مناطق دور دست هنوز طالبان از بین نرفته بودند، در بازگشت از نیمروز در منطقه «غور غوری» هر چهار ما به اضافه دربور در

اسارت طالبان افتیدیم که از چگونگی این قضیه و نوشتن جزئیات سفر صرف نظر میکنم ، ورنه این نوشته طول و تفصیل زیاد می یابد.

پس از برگشت به کابل طبق وعده بار دیگر به حضور وزیر صاحب باز سازی مراجعه کردیم. جالب توجه است که تا این زمان ایشان همه چیز را فراموش کرده و رساله پروژه را نیز گم کرده بودند. آنگاه نقلی از اوراق گمشده را به اضافه معلومات جدید خدمت شان تقدیم کرده خواهش کردیم که از ضرورت این پروژه شخص خود شان تصدیق نمایند تا جانب آلمان و یا اتحادیه اروپایی در مورد تمویل پروژه ایرادی نگیرند. جناب وزیر صاحب خواهش ما را قبول کرده در ضمن یاد آور شد که برای او یک هفته وقت داده شود، زیرا او بهتر می داند که این پروژه عام المنفعه را با آقای کرزی در میان بگذارد. از جانب دیگر ما جهت مطالعات مقدماتی یک پروژه دیگر راهی سمت شمال کشور بودیم. در باز گشت از شمال باز هم قرار وعده به حضور وزیر صاحب باز سازی شرفیاب !!! شدیم. متأسفانه تا این زمان جناب وزیر صاحب بار دیگر قضیه را فراموش و اوراق پروژه را برای بار دوم گم کرده بود. آنگاه وزیر صاحب گفت: «هان، پروژه شما موضوعش نمک کلفگان بود.» بی درنگ وی را متوجه ساختیم که نه پروژه ما «احیای مجدد ساختار های زراعت و آبیاری نیمروز» است. قابل تذکر است که جناب وزیر صاحب در جریان صحبت ها هیچ یادداشتی نمیگرفت و یا سکرتری را نمیخواست تا صحبت، نتیجه و یا فیصله ای را قید دفتر کند. برخورد او بیشتر به قصه و اختلاط در دیره می ماند تا بحث روی یک پروژه در یک وزارت، آنهم در وزارت بازسازی. وقتی ما این حالت را دیدیم، متوجه شدیم که جر و بحث با چنین یک وزیر بی کفایت سودی نداشته، ضیاع وقت است. به گفته آقای مسعود استاد پوهنتون کابل که از تلویزیون آریانا صحبت میکرد: «آقای فرهنگ کفایتی ندارد و تا حال سه وزارت را از پا بر انداخته است.» به همین دلیل برای آقای فرهنگ گفتیم که یگانه کمکی که ما به آن نیاز داریم اینست که شخص خود شان تصدیق نمایند که دولت و مردم افغانستان به این پروژه نیازمند هستند. با صدور چنین مکتوبی راه تمویل و مطالعات نهایی و سرانجام تطبیق این پروژه باز میگردد. برای حصول چنان نامه ای چهار بار دیگر به آن وزارت مراجعه کردیم که هر باری این کار کوچک را به نحوی به تعویق می انداختند. سر انجام نامه بی محتوایی صادر گردید ولی نه به امضای وزیر باز سازی، بلکه به امضای یک تن از مامورین پایین رتبه آن وزارت که در مجامع بین المللی ارزشی نداشت و هیچگاهی به درد پروژه نیمروز نخورد. گذشت زمان به وضاحت نشان داد که خلاف هدف ما؛ که خدمت به مردم افغانستان بود؛ هدف وزیر صاحب! حفظ منافع استعمار و تطبیق اهداف دراز مدت اشغالگران بود. با آنهم بعد از این همه نا امیدی در افغانستان به آلمان برگشته پروژه را به اساسات علمی و به استاندارد اروپایی با تشریحات، محاسبات، نقشه ها، صورت کار و همه ملزومات آن در قید صد صفحه به زبان آلمانی به رشته تحریر درآورده و به دری زیر عنوان «مطالعات علمی و تخنیکی در باره امکانات احیای مجدد ساختارهای زراعتی و آبیاری و تامین آب آشامیدنی برای دهات تخریب شده ولایت نیمروز» ترجمه کرده و شعار «دورنمای پر از امید، تراوشی از يك گذشته با شکوه» را در زیر تصویری از نهر لشکری به آن افزودیم. ناگفته نماند که ترجمه رساله پروژه از آلمانی به دری به کوشش دیپلوم انجنیر عارف ناطقی، انجنیر ناهید ناطقی و استاد شینوار میرزایی صورت گرفت که نگارنده از این دوستان صمیمانه متشکر است.

در این میان روزی آقای داکتر احمد یوسف نورستانی وزیر سابق آبیاری، منابع آب و محیط زیست در کابینه انتقالی که مردم نیمروز از او خواهش اجرای آن پروژه را کرده بودند، به دفتر اینجانب تلفون نموده و خواهش کرد که هر چه زود تر پروژه را به کابل بیاوریم و آنرا به کشورهای کمک کننده ارائه و از آن طرح دفاع نماییم. چون مصارف تحقیقات مقدماتی پروژه را تا این زمان ما دو نفر افغان پرداخته بودیم، برای ما سفر دومی گران تمام می شد، بنا بر آن از آقای نورستانی خواهش کردم که مصارف سفر دو نفر را از بودجه آن وزارت بپردازند. ایشان در جواب گفتند که: «اکنون شما چاره نمایید، وقتی به کابل آمدید باز گپ می زنیم.» ناچار اینجانب با یک دوست آلمانی راهی کابل شدیم مگر وزیر صاحب در مورد مصارف سفر ما هرگز حرفی نزد. چون اوضاع بد وزارتخانه ها برای ما معلوم بود، بار ها جناب وزیر صاحب، آقای داکتر احمد یوسف نورستانی را از قبل تأکید کردیم که در روز موعود نمایندگان وزارتخانه های ذیعلاقه و نمایندگان بانک های تمویل کننده و مامورین ذیربط را دعوت نمایند تا باشد که ما آن پروژه را به حضور همه آنها معرفی و به سوالات شان پاسخ ارائه نماییم.

به هر حال، روز موعود فرا رسید و مدعوین در اتاق کنفرانس آن وزارت جمع شدند. جناب وزیر صاحب آقای داکتر احمد یوسف نورستانی بعد از یک بغل کثی صمیمانه و مانده نباشی با ما به عوض آنکه در آن مجلس اشتراک می کرد، از نظر غایب گردید و ما او را تا امروز دیگر ندیدیم (آقای داکتر نورستانی که در رشته روانشناسی درس خوانده اند در کابینه به اصطلاح انتقالی وزیر آبیاری، منابع آب و محیط زیست و در کابینه به اصطلاح انتخابی معین وزارت دفاع افغانستان میباشند و این چه عجب است که رشته های روانشناسی، آبیاری و دفاع ملی چه قدر نزدیک شده اند!). به عوض او معین همان وزارت در مجلس اشتراک کرد. ما پروژه را با تمام جزئیات آن بیان کرده به سوالات مدعوین پاسخ ارائه نموده به مراجع افغانی یک یک نقل دری و به مراجع خارجی نقل های آلمانی پروژه را تقدیم کردیم. پروژه مورد دلچسپی جوانب افغانی و منابع خارجی قرار گرفته و تمویل آن ممکن دانسته شد. یک نقل پروژه از طریق وزارت آبیاری، منابع آب و محیط زیست در فردای کنفرانس به سفارت آلمان در کابل تقدیم شد. گذشته از این، اشتراک کنندگان خارجی خواهش کردند که هر چه زود تر متن آلمانی یا دری آن به انگلیسی ترجمه و به منابع تمویل کننده ارائه گردد. متأسفانه وزارت آبیاری، منابع آب و محیط زیست نتوانست یک مشت پول آماده نماید تا متن تحقیقات مقدماتی پروژه در کابل به زبان انگلیسی ترجمه گردد. بنا بر آن این کار هم به مصداق گفته عوام «گوشت گنده گردن قصاب» به عهده ما

انداخته شد. ما در ظرف دو ماه متن تحقیقات مقدماتی پروژه را به انگلیسی برگردانیده و به امید آنکه خدمتی به تشنگان و گرسنگان نیمروز شده باشد، آنرا به وزارت های ذریبط فرستادیم که هیچ نوع عکس العملی را در قبال نداشت. چندی بعد آقای پروفیسور اشرف غنی احمد زی وزیر مالیه سابق که در پایان خزان 2002 م جهت تداوی به آلمان تشریف آورده بودند، طی صحبت تلفونی در رابطه با پروژه نیمروز از اینجانب خواهش کردند که ایشان را ملاقات کرده و در مورد پروژه نیمروز به سوالات شان پاسخ دهم. صحبت حضوری من با ایشان در مجموع شش ساعت به درازا کشید و پروژه مورد توجه ایشان قرار گرفت. پول اعمار پروژه در حدود 33 میلیون دالر برآورد شده بود که در طی چند مرحله قابل تطبیق بود. قرار اظهارات آقای احمد زی این مقدار پول در یک نوبت منظور شده نمی تواند به ویژه که جهت رشد متوازن مملکت برای هر ولایت کشور باید پروژه های عمرانی که همه مستلزم پول اند، طرح گردند. این نظر درست و قابل پذیرش بود. لذا آقای اشرف غنی احمد زی اطمینان دادند که تمویل این پروژه به تفاریق ممکن است. بنا بر آن از اینجانب خواست تا یک نقل پروژه را به زبان انگلیسی خدمت شان بفرستم که آنرا ضمیمه مکتوبی در جنوری 2003 م انجام داده امید وار بودم که راهی برای رفع آن مشکل پیدا گردد. ولی از آن مکتوب و از آن پروژه احوالی نیامده شایع گردید که آقای احمد زی از آن وزارت کنار رفته و در عوض او آقای داکتر احدی به آن کرسی نزول اجلاس فرموده اند. از قضای روزگار چندی بعد در کنفرانسی در هالند یکی از دوستان احدی را که نسبت به من شفقت بسیار دارند، دیدم. این دوست تا یک هفته دیگر جهت اجرای مهمی راهی کابل و دیدار با داکتر احدی بود. من که هنوز در سودای آن پروژه غرق بودم، نقلی از آن را به آن دوست داده خواهش کردم که جهت اجرای آن پروژه از وزیر صاحب جدید محترم مالیه خواهش نمایند تا نیم نگاهی بر حال گرسنگان و تشنگان نیمروز بیندازند. دوست من، آقای احدی را آنقدر به تنگ کرده بود که سر انجام آقای احدی ناگزیر شد که با وزیر سرحدات که در سابق والی نیمروز بود و از موضوع آگاهی کامل داشت و وزیر انرژی و آب در مورد به مفاهمه نشیند. در پایان مشاوره، این سه وزیر به این نتیجه رسیدند که چون تخصیص وجود ندارد حالا کدام کاری از دست شان ساخته نیست.

البته تا این جا نیمی از امید من در ارتباط پروژه نیمروز بر باد رفته بود، به خصوص که ما بارها این پروژه را در مجامع افغانها و نهادهای علمی آلمانی ارائه کرده و خوشبینی های فراوانی را در مورد آن برانگیخته و بخش های علمی آنرا نیز به نشر رسانیده بودیم.

به هر حال، در سال 2005 م مریضی مهلکی به سراغ نگارنده آمد چنانکه گاهی در شفاخانه و گاهی در خانه با آن دست و گریبان بودم. تازه یکی دو روزی را در خانه نگذشته بودم که آقای حنیف اتمر وزیر آن زمان وزارت انکشاف دهات به آلمان تشریف آورده و به خاطر همکاری در پروژه های انکشافی سراغ مرا گرفتند. ایشان لطف نموده مرا به هامبورگ دعوت کرده و در مورد همکاری اینجانب با آن وزارت و در خصوص پروژه نیمروز طالب معلومات گردیدند. با آنکه وضع صحتی من خیلی بد بود چنانکه در شهر هامبورگ به صورت عاجل باز هم ساکن شفاخانه شدم. ولی با آنهم آقای اتمر لطف کرده منتظر ماندند تا من بعد از چند ساعتی از شفاخانه خارج شدم. به هر حال طی چهار ساعت هر آنچه در رابطه پروژه های بازسازی به خصوص پروژه زراعت و آبیاری نیمروز به نظرم می آمد خدمت وزیر صاحب انکشاف دهات به عرض رسانیدم که مورد علاقه فراوان شان قرار گرفت. در پایان آقای اتمر گفتند که امکان تمویل پروژه نیمروز در چوکات برنامه عمومی عمرانی "همبستگی ملی" وزارت انکشاف دهات ممکن است. علاوه بر این جناب شان به این کمینه وعده سپردند که تا دو هفته دیگر برای من دعوتنامه رسمی میفرستند تا من وارد کابل شوم و با ایشان در حل آن مشکل مفاهمه نمایم. ولی از آن اجرائتی که وعده سپرده شده بود احوالی نیامد و آن دعوتنامه که قول داده شده بود تا حال که از آن بیشتر از دو سال می گذرد، مواصلت نکرده است. از جانب دیگر ایشان هم باید مسؤولیت وزارت معارف را متقبل می شدند، ورنه معلوم نبود که چه بلای بدی بر سر مردم افغانستان می آمد، زیرا ایشان با درک نیازمندی های میرم! در این عصر الکترونیک و الکتروتنیک و انقلاب صنعت می خواهند 3000 مدرسه دینی تأسیس کنند و گوی موفقیت را در این مسیر از طالبان بربایند و اگر نه کشور ما چقدر دیگر به عقب میرفت!

بدین ترتیب روزها و شب ها در چین و شکن زمان نا پدید میگشت و اوضاع وطن تار و تیره تر می شد و شدت باد و حدت طوفانهای ریگ در دشت های جنوب غرب کشور بیداد بیشتر می نمود. به این شرح امید تطبیق پروژه زراعت و آبیاری نیمروز به تدریج از بین رفته می رفت و همه روزه خاکهای خوب زراعتی بیشتر زیر ریگ نا پدید می شد ولی سودای آن پروژه از کنج دل من هرگز بیرون نمی رفت، تا اینکه در دسمبر سال 2006 "کنفرانس بین المللی در مورد اوضاع امنیتی و عدالت انتقالی افغانستان" در هالند دایر گردید. گردانندگان کنفرانس از صاحب این قلم خواهش کردند تا در مورد امکانات بالقوه انکشاف اقتصادی ولایات هم سرحد با پاکستان در کنفرانس سخنرانی نمایم. چون ولایت نیمروز هم با پاکستان هم سرحد است، بنا بر آن در حول پروژه نیمروز هم سخنی چند برفت. از قضای روز گار که در آن کنفرانس دو نفر از وکلای ولسی جرگه خانم ملالی جويا و محترمه شکرپه بارکزی هم اشتراک داشتند. خانم جويا که دولت افغانستان را بحق دولت مزدور و دستنشانده می دانست، امیدی به تحقق آن پروژه را از طریق ولسی جرگه نمی دید. ولی در پایان سخنرانی ها و در جریان جر و بحث ها خانم شکرپه بارکزی وعده سپرد که چون ایشان عضو کمسیون پروژه های انکشافی ولسی جرگه هستند، بنا برآن به اساس مکلفیت های رسمی که دارند، پروژه نیمروز را روی دست می گیرند. از این وعده هم اینک یک سال و دو ماه میگذرد ولی تا حال کدام اقدامی در زمینه صورت نگرفته است.

بدین شرح روشن گردید که به پروژه نیمروز که از جمله ساختار های زیر بنایی کشور به حساب می آید، به اصطلاح دولت افغانستان التفاتی نکرده و ثابت شد که دولت و حکومت افغانستان در فکر مردم نبوده، چیزی بیشتر از آله بی جانی در دست اجنبی ها نیستند. صدرنشینان دروغ گو که سر در آخور بیگانه دارند، به جای سپردن شکم های خالی ملیون ها انسان این سرزمین، جیب های پر خود را پرتو می سازند. داره ماران داخلی در اداره مستعمراتی و غارتگران خارجی باند های مافیایی به وجود آورده و فقط در فکر زراندوزی و چپاول دارایی های عامه و پروژه های نمایشی از پول های باز سازی اند. به زیر ساخت های اقتصادی کشور هیچگونه توجهی صورت نگرفته و در رأس وزارت های کلیدی مملکت آدم های غیر مسلکی، خاینان و جنگسالاران گماشته شده اند که در همکاری با استعمار در هاله و در غوغای دیموکراسی به تباهی کشور مصروف اند. اگر به اصطلاح دولت افغانستان از قید اسارت اجانب آزاد و یک دولت ملی می بود و پروژه نیمروز تطبیق می گردید، امروز نه تنها ده ها هزار جریب زمین از تعرض باد و تجاوز ریگ در امان می ماند، بلکه هزاران نفر در پروژه نیمروز صاحب کار نیز شده و سطح تولید مواد غذایی تا جایی بالا میرفت. با توجه به این که قرار معلومات مؤسسه ملل متحد همین اکنون در زمستان 2008 م حدود شش میلیون نفر از هم میهنان ما گرسنگی می کشند و در انتظار کمک ملل متحد روز شماری می کنند، تطبیق این پروژه می توانست دست کم مشکلات مردم محل را از بابت مواد ارتزاقی حل کند. علاوه بر این به عده ای از هزاران تن مهاجری که از ایران به نیمروز به صورت جبری رد مرز می شوند زمینه کار را مساعد گرداند.

به هر حال، سر نوشت زار پروژه زراعت و آبیاری نیمروز که کسی بر آن پرتوی از التفات نینداخت و به گوش زمانه آن ترانه نا شنیده ماند، رشته های امید مرا در آن مورد باریکتر ساخته رفت و مرا بر آن داشت تا برخی از مطالب آنرا جهت آگاهی و طنداران ارجمند به نشر برسانم. از اینکه نشر همه مطالب پروژه ضرور و تا جایی برای عده ای قابل فهم نیست، لازم دانستم مختصری از آن بخش نتایج این تحقیقات را که شامل عمومیات این پروژه میگردد با اختصارات بسیار و اضافات کوتاهی خدمت و طنداران ارجمندم قرار دهم. البته این کار باعث گسستگی رابطه منطقی و بهم پیوسته مطالب پروژه میگردد. امید وارم که این گسستگی فهم آن مطالب را مشکل نگرداند.

از اینرو در بخش اول به معرفی ولایت نیمروز به حیث منطقه ای از سیستان افغانستان پرداخته و در بخش های دوم و سوم به مشکلات اقتصادی این ولایت مکتب نموده و در خصوص احیای مجدد ساختارهای زراعت و آبیاری آن سامان به صورت فشرده مطالبی ارائه میگردد. در پایان بخش سوم جا دارد سر گذشت جالبی را که در جریان کار در ساحه اتفاق افتیده خدمت خوانندگان گرامی ارائه نمایم.

بخش اول

نیمروز سرزمینی در سیستان

1 اوضاع طبیعی سیستان :

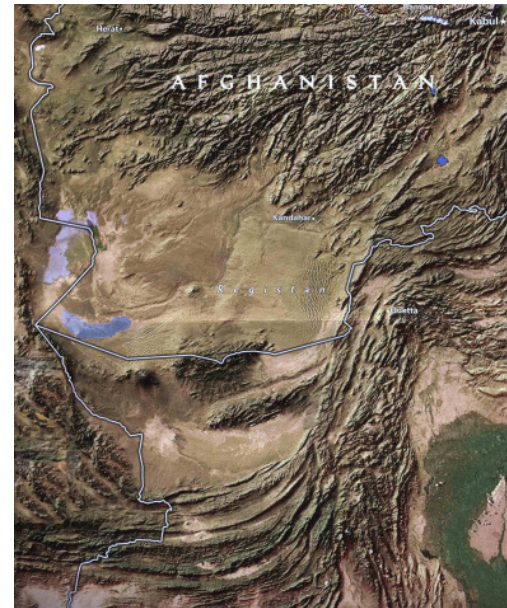
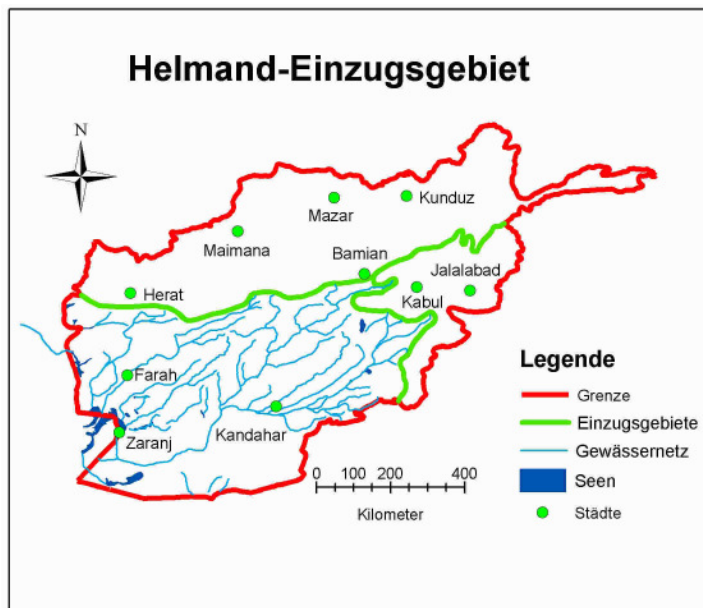
حوزه جنوب غرب افغانستان از یک ساحه فرو افتاده ای ساخته شده که در حصار کوهساران هندوکش در شمال و شرق، کوهستانهای سلیمان در جنوب و سلسله کوه های کرمان ایران در غرب قرار دارد (نقشه 1). این حوزه وسیع که در اثر فرو رفتن طبقات زمین در امتداد کوهساران همجوارش به وجود آمده شامل دشت های غرب و جنوب غرب کشور بوده، به صورت عمومی از شمال و شرق به طرف جنوب و غرب مایل است. این حوزه در منطقه جنوب غرب کشور شامل دشت های ریگی (ریگستان) در جنوب و جنوب شرق و دشت های سنگی (دشت مارگو) در شمال غرب و امتداد دشت های سنگی سیستان که از ایران می آیند، می باشد. دشت های ریگستان و مارگو توسط دریای هلمند از همدیگر جدا میشوند. "سیستان باستان که در قدیم زره و پسانتر زرنج نامیده میشد، حصه ای از جنوب غربی افغانستان و قسمتی از حاشیه شرقی ایران امروز را احتوا میکند و در گذشته یک ساحه وسیعتر را در بر میگرفت که شامل مناطق هلمند وسطی و علاقه های قندهار نیز میگردد" (سه، ص 9). در پایینترین نقاط حوزه فرورفته سیستان یعنی در نواحی غرب سیستان آبریزهای گود¹ زره (وسعت : حدود 1350 کیلو متر مربع) که از سطح دریای هلمند خیلی پایین افتیده است، اشکین² عام (وسعت : حدود 5000 کیلو متر مربع) ، هامون³ سابوری که آنرا هامون هلمند نیز مینامند و هامون پوزک قرار دارند. ارتفاع اراضی از سطح بحر در این نواحی کمتر از 500 متر است (مقایسه : کابل 1807 متر از سطح بحر ارتفاع دارد) که باعث جریان آب هلمند بدانسو گردیده است. ساحه آبگیر دریای هلمند با معاونین آن که شامل خاشرود، فراه رود و ادرسکن نیز می شود، بیشتر از یک سوم افغانستان را در بر می گیرد. آبهای رودخانه های مذکور

¹ گود به زبان اویستانی به مفهوم جهیل یا آب ایستاده آمده.

² حواشی هامون را که به صورت موقت زیر آب می رود اشکین می نامد (سه، ص 27).

³ دشت و یا زمین هموار را هامون یا هامن گویند. فرهنگ عمید.

نیز به این فرورفتگیها در حوزه هامون هلمند⁴ که حوزه بسته را به طول مجموعی 200 کیلو متر [5، ص 50] می سازد و از جنوب به شمال ادامه می یابد، می ریزند (نقشه 2).



نقشه 1: حوزه فرو افتاده جنوبغرب افغانستان [2].
نقشه 2: حوزه آبگیر هلمند با کول نمکسار. نقشه از نگارنده.

در ماه های اخیر خزان و آغاز بهار دریاهاى ادرسکن، فراه رود و خاشرود آب میداشته باشند. در باقی ایام سال به صورت اکثر در طی راه خشک میشوند. سلسله کوه های دورادور حوزه سیستان مانع دخول جبهات بارانی بداخل حوزه میگردند که در نتیجه آن اقلیم منطقه خشک می باشد. این حوزه در دوره های گذشته جیولوجیکی زیر آب قرار داشت که در آن ترسبات بحری بوجود آمده. در دوره های بعدی، این ترسبات بحری که دارای مواد آهکی و مواد عضویست، فرسوده شده و باعث به وجود آمدن خاک های خوب زراعتی و حاصل خیز گردیده است. تنها بین دلارام و زرنج در بعضی مناطق خاکهایی به وجود آمده اند که دارای مقدار معین گچ اند. این خاکها در دشت مارگو هم ساخته شده اند. همچنین آبهای عظیم زیرزمینی که از هندوکش منبع می گیرند در همین سمت در حرکت اند. دامنه های هندوکش که از احجار بزرگدانه ساخته شده اند، نفوذ آب را مساعد ساخته، مانع جریان روی زمینی آب گردیده و از ضیاع آن جلوگیری می کنند. علاوه بر این چون نباتات در این مناطق کمتر وجود دارد، تبخیر آب از این طریق هم صورت نمی گیرد. از همینروست که این حوزه وسیع فرو افتاده جنوب غرب کشور که چندین صد کیلو متر طول و عرض دارد، از طبقات به هم پیوسته آبدار که کیفیت خوب دارند، غنی است. حتا در بعضی مناطق این آبهای زیر زمینی به خاطر نشیب کافی که از هندوکش آغاز میگردد زیر فشار قرار داشته به قوت خود به بیرون فوران میکنند. سطح این آبهای زیر زمینی در سیستان افغانستان در عمق 10 تا 12 متر قرار دارند. سکه های دوره ساسانیها که از چاه های کده، زیارت امیران صاحب و چخانسور یافت شده، نشان می دهند که آبهای زیر زمینی این حوزه برای آشامیدن از ازمنه قدیم مورد استفاده قرار می گرفتند [1].

در حوزه فرو افتاده جنوب غرب افغانستان چند عامل اساسی طبیعی دست به دست هم داده و نقش های مثبت و منفی اقتصادی را در ساختار های طبیعی بازی کرده اند که این یکی آب و آن دیگری باد است.

دریای هلمند: دریای هلمند که در اوستا بنام تومانت یا ایتمانم یاد گردیده و به قول عرب "رودخانه هزار شاخه" است که دراز ترین دریای کشور بوده، به صورت تقریبی 1400 کیلو متر طول داشته و از چشمه تا دهانه به خاکهای افغانی متعلق می باشد و حدود 50 کیلو متر مرز مشترک ایران و افغانستان را می سازد. آبهای نواحی جنوب هندوکش که از مناطق برفگیر منبع می گیرند، به هلمند میریزند که به صورت تقریبی 40 در صد منابع آب افغانستان را احتوا می کند. با آب شدن برفها در تابستان دریای هلمند طوفانی میگردد. هلمند در بخش بالایی خود آب کمتر، بستر باریکتر، دل تنگتر و شر و شور و غریو و غوغای بلند تر دارد، در حالیکه در بستر وسطی و پایانی خود همینکه به وادیهای وسیع می رسد، پهن و پهنتر شده (تصویر 5)، دلش فراخ و فراختر گردیده، با آنکه مقدار آبش پیوسته بیشتر می گردد، شر و شور و غریو و غوغایش خاموشتر شده می رود. در جاهاییکه بستر هلمند بزرگ می شود (در بعض جاها تا یک کیلو متر)، چون بزرگان خاموشی اختیار می کند. با اینکه هلمند مناطق وسیعی را در دو جناح از کرم خویشتن سبز می گرداند، هزاران گرسنه را سیر و تشنه لبان بی شماری را سیراب می کند، در خود فرو می رود و چون "بنیاد بیات" از این

⁴ شامل حوزه های فرو افتاده ای میگردد که آب هلمند در آنها میریزد. هامون پوزک را نیز هامون هلمند می خوانند.

سخت‌ترین فریادی سر نمی دهد تا فیضش ریا پنداشته نشود. هلمند با آب فراوان که گاهی حجم آن در منطقه چهار بر جک تا 20000 متر مکعب در یک ثانیه (یک ص 15) می رسد، در مسیر طولانی خویش طبقات زمین را با گذشت میلیونها سال خراشیده، به همدیگر ساییده و از ماحصل آن ترسبات پر فیض و باریکدانه ای بوجود آورده است. در خشکسالی ها باد های توفنده حتما هلمند را سرزنش کرده و بسترش را از ریگ می پوشانند (تصویر 6).



تصویر 6 : در بستر دریای هلمند در خشکسالی ها ریگ میخوابد. زرنج، تابستان 2002.



تصویر 5 : دریای هلمند در اوقات آبخیزی، تابستان 2005 م.

دریای هلمند در ساحه سیستان افغانستان که حدود 25000 کیلو متر مربع وسعت دارد، می ریزد. قبل از اعمار بند کجکی رود هلمند در یک سال آنقدر مواد رسوبی را انتقال می داد که یک ساحه 25 کیلو متر مربع را می توانست با ضخامت 30 سانتی متر بپوشاند (سه، ص 28). رود هلمند بعد از هر چند هزار سال مسیر خود را تغییر داده باعث دگرگونی اشکال جهیل ها و به وجود آمدن ترسبات خوب دلتایی گردیده، بهترین خاکهای زراعتی را که آکنده از مواد عضویت به وجود می آورد که ساحات وسیعی را در بر گرفته و زمینه زندگانی را مساعد ساخته است (مقایسه : از فیض ترسبات دلتایی حدود 80 در صد مردمان مصر در دلتای نیل زندگی می کنند. دلتا های نیجر و میکانگ نیز مناطق پر برکت و پر نفوس اند).

فرسایشهای پادی : متناسب به اوضاع جغرافیایی اقلیم حوزه سیستان خشک است. یک عامل این خشکی وزش باد های گرم و قوی است که به صورت عمده از جانب شمال غرب می وزند. در تابستان ها درجه حرارت تا 60 درجه سانتی گراد بالا می رود که باعث صعود کتله های هوا گردیده در نتیجه هوای سرد را از مناطق ترکستان به حرکت می اندازد که باعث بوجود آمدن "باد های صد و بیست روزه" میگردد. این بادها که عرض شان تا 120 کیلو متر و سرعت شان تا 110 کیلو متر در ساعت می رسد، ترسبات گرانبهای هلمند را به دور ترین نقاط این حوزه می رساند. از برکت باد های موضعی که از هندوکش می خیزند و در زمان دیگری از سمت مخالف باد های صد و بیست روزه می وزند، این خاک های باد آورده به صورت جالبی مخلوط می شوند. حرارت بلند منطقه و آب خیزی های متواتر هلمند به این بازیهای طبیعی قوت بیشتر بخشیده و ماحصل آنرا افزایش میدهند. از جانب دیگر در جاهاییکه زراعت صورت نگیرد و نباتات وجود نداشته باشد و خشکسالی هم آمده باشد، باد های شدید خشک کننده باعث به وجود آمدن تپه های ریگی و ریگ روان گردیده که شکل شان مدام تغییر خورده می رود و زمین های زراعتی را می پوشانند. به گونه مثال مناطق وسیع در دشت های ریگستان و ساحات کلان در نواحی جنوبی انحنای دریای هلمند (چهار بر جک). تپه های ریگی گاهی به صورت کتله بی و گاهی هم جدا از یک دیگر به وجود می آیند، زمانی هم چندین کیلومتر عرض و کیلومتر ها طول پیدا می کنند. در بسیاری مناطق سیستان ریگ های روان زمین های زراعتی را اشغال میکند (تصویر 7).

گذشته از این در اثر وزش باد و حرارت زیاد، رطوبت طبقات پایینی خاکهایی که حاوی نمکیات باشند، به طرف بالا آمده و تبخیر می شوند. در نتیجه در قسمت های سطح زمین در بعضی جاها طبقات باریک آهک دار به وجود می آید (تصویر 7) که اهمیت اقتصادی این خاکها را کاهش می دهد. علاوه بر این حرارت بلند و باد های توفنده، تبخیر را شدت بخشیده تا 5000 ملی متر در سال می رسانند و این در حالیست که بارندگی در این نواحی سالانه حدود 100 ملی متر می باشد. در اثر تبخیر غلظت نمکیات در آب ازدیاد یافته، اکثر آب غدیر ها و جهیل های سیستان نمکی گردیده اند. در اینجا لازم است از دو بازی دیگر طبیعی نیز یاد گردد : یکی اینکه در اثر وزش باد ها و انتقال ریگ و خاک گاهگاهی حواشی بستر دریای هلمند در بعض جاها از اصل بستر عمیقتر میشوند. چون خاکهای مسیری که آب در آن جریان دارد تر یا مرطوب است، از اینرو باد آنرا برده نمیتواند و بلند تر می ماند و در این صورت آب در سطح بالاتر از اراضی در جریان می باشد و این غیر عادیست. بازی دیگر طبیعی که یک محقق آلمانی [3] آنرا معجزه طبیعی می داند، اینست که آبهای هامون پوزک و هامون سابوری با وجود تبخیر بسیار زیاد، شیرین اند و حتی تصور چنین پدیده ای در چنین منطقه ای نمی رود. دلیل این معجزه طبیعی اینست که اصل آب هامون پوزک و هامون سابوری در زیر زمین به سوی دلدزار هایی که در سرحد افغانستان و ایران قرار دارند و عمیقتر اند جریان دارند. در نتیجه جای آنها را آب های زیرزمینی شیرین که از هندوکش تا اینجا فاصله های طولانی را طی کرده اند، میگیرند. از این سبب یک کتله آب

شیرین که مقدار نمکیات آنها کمتر از یک ملی گرام فی لیتر است، در بالای آب نمکی قرار گرفته و زمینه حیات را در آنجا بیشتر تقویت کرده است.



تصویر 7: تپه های ریگ روان که در جنوب چخانسور خاک ها را می پوشانند. تابستان 2002 م.

آبهای هامون هلمند با دلدزار های آن برای محیط پرورش نباتی و حیوانی منجمله برای توالد و تناسل و مهاجرت پرندگان، محیط بس مهم و جالبی را تشکیل می دهد. قرار تحقیقات کارمندان ملل متحد [5، ص 50] تنها در هامون پوزک در سال 1970 م حدود نیم میلیون پرندگان آبی که شامل 150 نوع می شدند زندگی می کردند که پرندگان کوچی نیز شامل این انواع می باشند. گذشته از این 8 نوع پرندگان کمیاب از قبیل قو، پیلکان (مرغ سقا، فرهنگ عارف)، فلامینکو و غیره در آنجا بود و باش می کردند. بر علاوه در این هامون 140 نوع ماهی پیدا می شد که زمینه حیات پرندگان، حیوانات و انسانها را مهیا کرده بود [5، ص 50].

در اثر بلند رفتن درجه حرارت کره زمین (این مصیبتی است که کشور های صنعتی آفریده و ضربتش بیشتر به کشور های فقیر وارد می گردد) که خشکسالی های پیهم را موجب گردیده، مقدار آب هلمند به شدت کم شده بود (از 2212 میلیون متر مکعب در سال 1991\1992 به 48 میلیون متر مکعب در سال 2001\2000 [5، ص 51]. چنانکه در سال 2001 م آب هلمند در مقایسه با مقدار متوسط آب سالانه اش، 98 در صد کاهش یافت یعنی اینکه در هلمند فقط 2 در صد آب متوسط سالانه اش جریان داشت و بس. در نتیجه آبریز های هلمند تا 99 در صد خشک شدند (تصاویر 8 و 9).



تصویر 9: قایق های هامون خشکیده هلمند، تابستان 2002 م.



تصویر 8: نزار های هامون خشکیده هلمند در سال 2002 م [5، ص 52].

2 احوال تاریخی سیستان

در رابطه با تاریخ سیستان در اینجا تنها از سیستم های پیشرفته و حیرت انگیز آبیاری آن سامان به صورت فشرده و بسیار مختصر یادآوری می گردد (کسانیکه به تاریخ سیستان علاقمند باشند می توانند به آثار تاریخ نویس شهر کشور کاندیدای اکادمیسین اعظم سیستانی مراجعه نمایند). چنانکه در بالا توضیح گردید، سه عامل اساسی یعنی خاک های خوب زراعتی، آب فراوان و حرارت بلند منطقه زمینه حیات و رشد مدنیت های کهن را در حوزه سیستان مساعد گردانیده بود. از همین روست که وادی هلمند و حوزه سیستان مهد تمدن قدیم این خطه شده اند. تاریخ نویس شهر کشور

زنده یاد احمد علی کهزاد می نویسد که: "زندگی قبل التاریخ بشر بعد از دوره مغاره نشینی و شکار دوره استقرار در اراضی، اهلی ساختن حیوانات و آغاز زراعت می آید. در خاک های افغانستان ساحه ئی که برای زندگانی بعد از مغاره نشینی و شکار مساعد باشد و انسان در مجاورت مسیر رودخانه ها از آب و هوا و خاک مساعد استفاده بتواند چندین جای است که اهم آن سه ساحه بزرگ میباشد. یکی سیستان، دوم حوزه هریرود و سوم صفحات باختر در شمال هندوکش. در صفحات باختر آمو دریا و معاونین آن، در حوزه هریرود رودخانه هریرود و در سیستان رودخانه هیرمند و معاونین آن می گذرند" (دو، ص 6). بنا بر آن قرار اظهارات محقق آلمانی [1] قدمت سکونت در سیستان که ساکستان یا زاکستان هم نامیده میشود و عرب آنرا سجستان و یونانیها درانگیانا خوانده اند، تا 5000 سال می رسد. همچنانیکه مدنیت های کهن گیتی در سواحل نیل در مصر، دجله و فرات در بین النهرین، سیحون و جیحون در آسیای میانه، گنگا و جمنا در هند پرورش یافتند، به همان گونه مدنیت قدیم سیستان از فیض هلمند، خاشرود و فراه رود رشد کرد. مشخصه عمده این فرهنگ کهن ایجاد سیستم های عالی آبیاری، مزارع، بند و نهر، زراعت و مالداری، صنعت و پیشه وری بود که باعث ایجاد ثروت های بزرگ و مجد و شکوه عظیم در منطقه گردید. چنانکه اولین بند (بند خوش) در قرن اول م در بالای دریای هلمند ساخته شده بود که زمینه توسعه مزید آن مدنیت کهن را بیشتر مساعد گردانید [1].

دومین بند (بند هاونگ) بود که از سنگ و سنگ آهک به عرض 7 متر و بلندی 10 متر با عمق تهادابی 6 متر ساخته شده بود که اندکی قبل از قرن 3 تا 6 م امکانات آبیاری مناطق حوضدار و پایتخت های قدیم سیستان یعنی مناطق شهرستان و زرنج را تامین می کرد [1]. (در اثر توطئه انگلیسها "در قرن 19 ثلث آب هلمند و بیشتر از ثلث اراضی سیستان از پیکر افغانستان جدا و به ایران متعلق گردید") (سه، ص 23) که شامل مناطق شهرستان و حوضدار نیز می گردد. شهرستان پایتخت قدیم سیستان به خاطر یک آب خیزی مدهش در هلمند که در اثر آن بند هاونگ از بین رفت، تخریب گردید [1]. در نتیجه این آب خیزی مسیر هلمند به طرف شمال تغییر کرده و پایتخت از شهرستان به زرنج انتقال پیدا کرد. بعد از این حادثه آهسته آهسته سومین بند (بند رستم) که تا قرن 12 م قابل استفاده بود و پیوسته توسعه می یافت و بسیار شهرت داشت؛ بنا شد، که سیستم آبیاری را ساده تر و طول نهر ها را کوتاه تر ساخت که از فیض آن مناطق شمال و شرق سیستان مرکزی تا نواحی نیشک شگوفا گردید [1]. نهر هایی که از بند رستم منبع می گرفتند 9 ماه در سال از آب پر نگه داشته می شدند. در جریان 3 ماه آب خیزی آب اضافی هلمند از نزدیکی های بند از طریق رود بیابان و شیله به حوزه های پایین افتاده غرب دریای هلمند به هامون هلمند و گود زره هدایت می شدند (نقشه 3).

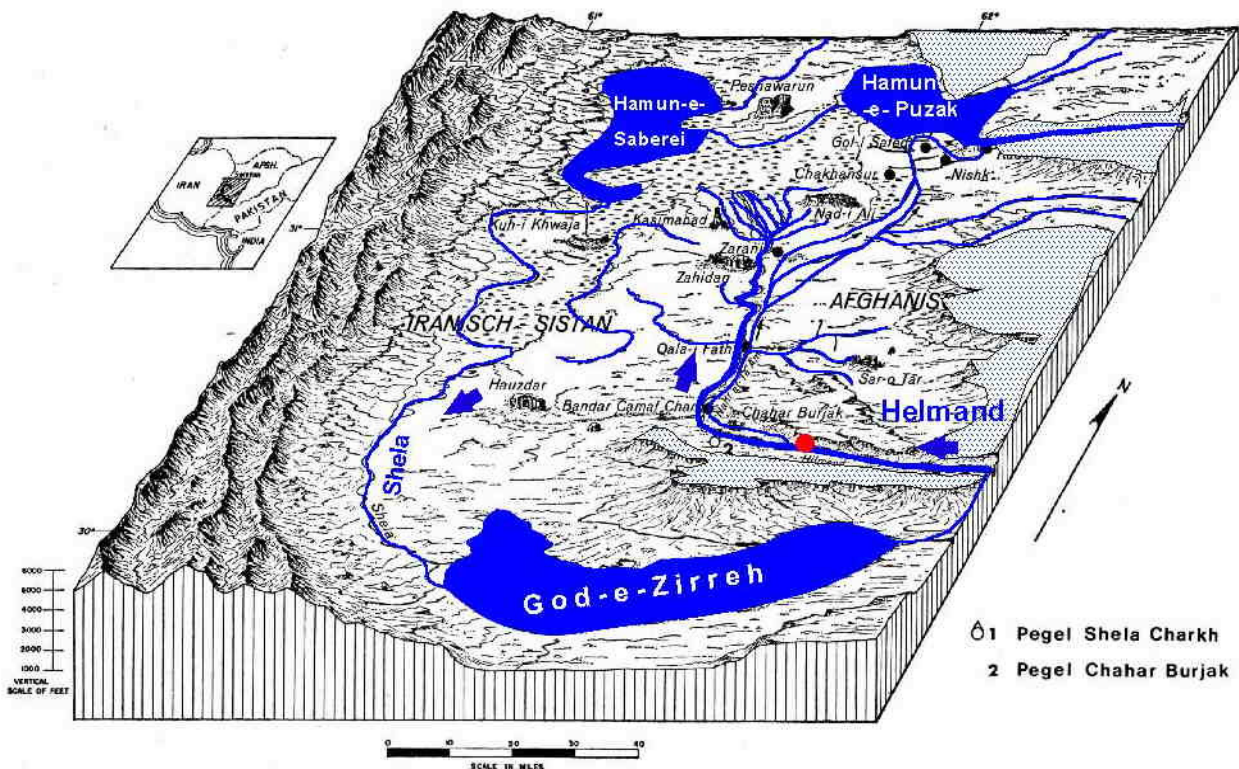


Abb. 2. Die Sistan-Depression mit Hilmend-und Hauptbewässerungskanal

نقشه 3: حوزه فرو افتاده سیستان، دریای هلمند و کانالهای بزرگ آبیاری [1]. نگارنده آبریزها و عده ای از انهار بزرگ سیستان را به رنگ آبی و محل بند کمال خان را به رنگ سرخ نشانی کرده.

حوزه فرو افتاده گود زره (نقشه 3) در آبیاری و زراعت سیستان چندان نقش ندارد. نقش اصلی آن در دفع خطر آبخیزی هلمند براننده میگردد، زیرا آب اضافی هلمند در آن جمع می شود که این آب تا زمستانها زخیره میماند و خطر آبخیزی

دفع میگردد. در اخیر حدود 40 سال قبل احداث بند کمال خان در منطقه بندر کمال خان⁵ شروع شده بود که متأسفانه به انجام نرسید. همه این بند ها در یک جای واحد ساخته شده اند (نقطه سرخ در نقشه 3)، به خاطر آنکه در آن محل اراضی دارای یک نشیب طبیعی می باشد که به کرم دریای هلمند و ترسبات دلتایی آن به وجود آمده که میل آن از منطقه چهار برجک به طرف شمال آهسته آهسته کم شده میروید و آبیاری عرصه های بین هلمند و خاشرود را در طول حدود 120 کیلومتر ممکن گردانیده است (نقشه 3).

پایان بودن سطح وادی هلمند و خاشرود و حاصل خیز بودن زمینهای آن، زمینه را برای نهر کشی و ایجاد سیستم آبیاری مهیا ساخته است، مثل نهر طعام که 70 کیلو متر طول داشت و ده ها نهر دیگری که نظر به وضعیت اراضی این جا و آنجا گاهی حنا از بالای همدیگر می گذشتند. نهر طعام که بین رودبار و چهار برجک حفر گردیده بود قابل کشتی رانی بوده یکی از مهمترین این نهرهاست (چون از طریق این نهر بیشتر مواد غذایی انتقال می یافت، لذا به این نام مسمی گردیده یعنی نهر غذا رسان). از نهر طعام دو نهر بزرگ دیگر تقریباً به موازات یکدیگر بنام های «زرکن» (نهری که در برابر مزد و پرداخت پول نقد کنده شده) و «زورکن» (یعنی نهری که با کار بیگار وبدون مزد کنده شده) تغذیه می شدند. این هردو نهر از ناحیه «قلعه گاوک» (نزدیک قلعه فتح) آغاز میشوند و به استقامت شمال جریان داشته و در ناحیه چگینی بسوی شرق دور خورده بسمت دشت امیران صاحب (امیرمعن) رخ نموده و بعد بسوی شمالشرق تا پوست گاو و قلعه کده (این قلعه در وسط منطقه بی قرارداد که در قرون وسطی به نام ولایت «نیشک» معروف بود) می رسند. به گونه مثال نهر زرکن به مناطق کوردو، زیارت امیران صاحب، چگینی، پوست گاو، دیوال خدایداد، گول سفید و نیشک آب می رساند (نقشه 3). این سیستم نهرها پیوسته به طرف شمال و شرق امتداد می یافتند و در منطقه نیشک به دریای خاشرود که از هلمند (منطقه چهار برجک) بیشتر از 120 کیلو متر فاصله دارد، وصل میگردیدند. این سیستم نهر کشی چنان ماهرانه و دقیق آباد گردیده بود که هم آب هلمند و هم آب خاشرود در آن جریان می یافتند. از منطقه کده نهر بزرگ دیگری که از خاشرود منبع می گرفت تا منطقه نیشک می رسید که از آن جوی های متعددی تغذیه می شدند و تا نواحی چخانسور را زیر آب می کردند. طول مجموعی نهر های بزرگ به 150 کیلومتر و از نهر های متوسط به صد ها کیلومتر می رسید (نقشه 3).

این حوقل تاریخ شناس عرب و صاحب کتاب صورت الارض نیز در مورد سیستم آبیاری سیستان در 1050 سال قبل نوشته است. و اما مؤلف نامعلومی قبل از او در سنه 445 هجری در مورد شرایط آبادانی سیستان چنین آورده است: "در گذشته مردم سیستان مثلی داشتند که میگفتند: "شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده اند؛ بستن بند آب، بستن بند ریگ، و بستن بند مفسدان. هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد، اندر همه عالم هیچ شهری به نعمت و خوشی سیستان نباشد و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد." (تاریخ سیستان، چاپ بهار، ص ۲۱).

نهر طعام باعث پیشرفت و ترقی فرهنگی، به خصوص در قسمت شمال و شرق سیستان شده است. بر علاوه آب هلمند توسط این نهر به طرف شمال شرق هدایت گردیده بالاخره به خاشرود متصل شده و مقداری از آن تا مناطق نیشک می رسید. سیستم ارتباطی این نهر حتی زمینه را برای بهبود وضع زندگی مردم شمال دریای خاشرود نیز مساعد نموده بود. این سیستم انهار برای آبیاری و تهیه آب آشامیدنی از رود هلمند و بالا بردن سطح آبهای زیر زمینی درین منطقه کمک شایانی نمود. زمینهای حاصلخیز و گرمی هوا زمینه را برای برداشت چندین فصل میسر می ساخت. سیستم ماهرانه آبیاری و تقسیم آب نقش عمده را در شگوفایی مداوم اقتصاد و فرهنگ سیستان بازی کرده است. از اینروست که تمام توجه ساکنان سیستان به نگهداری همین دستگاه های آبیاری در سراسر سیستان معطوف بود، به خصوص در برابر متجاوزین عرب در بین سالهای 651 تا 864 م و در سراسر عصر زمامداری صفاریان در سیستان بین سالهای 867 و 1495 م که امپراتوری صفاریان شامل زابلستان، کابلستان، تخارستان، بلخ، نیشاپور، کرمان، طبرستان و خراسان نیز می گردید. مردم سیستان حین اشغال و محاصره های سیستان، به خصوص در مقابل اعراب و در عصر سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، تیموریان و غیره، قبل از همه امنیت این سیستم های آبیاری را که حیثیت شریان اقتصادی سیستان را داشت، تامین می کردند.

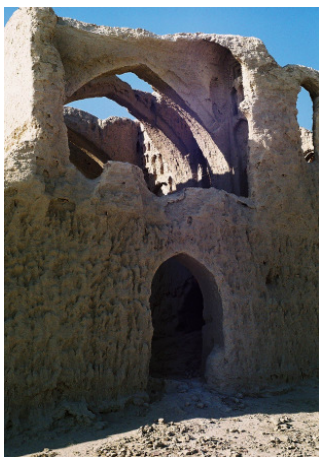
قرار معلوماتی که در مورد تاریخ سیستان نوشته شده، به صورت عنعنه بی درین منطقه مواد غذایی نباتی و حیوانی و همچنان پنبه به وفرت تولید می شد که قسمت اعظم آن به دیگر نواحی صادر می گردید. از جمله مواد غذایی نباتی گندم، جواری، لوبیا، بادرنگ، مرچ دولمه، کنجد، ارزن، ماش، و از میوه ها خربوزه، تربوز، انگور، چکوتزه، سیب، شفتالو، زیتون، انجیر، پسته، بادام، توت، خرما، لیمو و دیگر میوه های مناطق گرم مثل نارنج زرع میگردید. تهیه و تولیدات مواد پروتینی (گوشت و لبنیات) به صورت عمده از تربیه و نگهداری حیواناتی مانند بز، گوسفند، گاو به دست آمده در کنار آن پرورش پرندگان نیز کم و بیش در تهیه گوشت مورد ضرورت از اهمیت خاص خود برخوردار بود. اسب، خر و قاطر به غرض مسافرت و باربری تربیه می شد. گله های سیار بز و گوسفند در کنار ناحیه های زراعتی سیستان پرورش می یافت. پنبه در زمینهای تحت آبیاری زرع می گردید و هم درختهای مثمر و غیر مثمر در باغها و حویلی ها و هم در کنار رود ها و کاریز های آب جهت استفاده برای چوب سوخت و هم نیازمندیهای تعمیراتی غرس میشد. از حاصلات زراعتی در کارگاه های خانگی و دستگاه های کوچک مانند ریسندگی و بافندگی برای تولید پشم و پنبه و همچنان قالین بافی استفاده صورت می گرفت.

⁵ این حصه در گذشته یک مرکز مبادله اموال تجاری و توقفگاه کاروان ها بود که بنام بندر کمال خان مسمی گردیده.

آبادانی و ثروت عظیم سیستان را می توان از حوادث تاریخی درک کرد. به گونه مثال مهاجمین عرب وقتی از سرزمین لم یزرع عربستان به مناطق سبز و خرم سیستان می رسیدند، از شادابی آن در حیرت می افتیدند و گاهی هم حیف می دانستند آنهمه طراوت و برکت را نابود کنند. بنا بر آن با گرفتن رشوه از آن دست بر میداشتند، اینک یک مثال از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" :

«ربیع سردار مهاجم عرب بعد از زد و خورد مختصری با امیر محلی سیستان «ایران بن رستم» مصالحه نمود. مجلس معاهده در سه میلی شهر زرنج و در میدان جنگ منعقد گردید. ربیع که دارای قامت بلند، جرده سوخته، لبهای سبتر و دندانهای بزرگ بود - روی نعلش کشتگان قرار داشت. «ایران» با موبدان وعده ای از اعیان شهر سواره رسید و نزدیک مجلس پیاده شد. «ایران» همینکه ربیع حارثی را با چنان قیافت بدید به همراهان خود گفت : "گویند در روز اهریمن به چشم اندر نیاید ولی اینک - اشاره به ربیع کرد - به چشم آید." ترجمان ربیع سخنان «ایران» را ترجمه کرد ولی سردار عرب تنها خنده کرد و قیمت مصالحه را دادن یک هزار جام طلا و یک هزار برده تعیین نمود. «ایران» پذیرفت و راه عرب را به سایر علاقه ها باز گذاشت» (چهار، ص 68 و 69). راویان اخبار آورده اند که این یک هزار جام طلا فقط از یک محل در سیستان پرداخت شده است.

تمدن سیستان که به موازات مدنیت های قدیم گیتی چون بین النهرین و بابل رشد کرده بود، خلاف حوزه های اخیرالذکر که در نابودی آنها آفات طبیعی چون تغییرات اقلیم و غیره بی اثر نبود، بیشتر به دست انسان نابود گردید [1]. و آن اینکه در پی حملات پی در پی مغل که در سال 1221 م آغاز گردیده بود بالاخره در سال 1383 م به روند ترقی اقتصادی و توسعه کلتوری چند هزار ساله این منطقه توسط امیر تیمور گورگانی مشهور به تیمور لنگ نقطه پایان گذاشته شد. تیمور لنگ قبل از آنکه به قتل عام مردم بپردازد، اول بند رستم و سیستم آبیاری سیستان را که با مشقات و مصارف فراوان در طول قرنهای آباد گردیده و توسعه یافته بود ویران کرد. در نتیجه انسان و حیوان دچار تشنگی و گرسنگی شده هلاک گردیدند. "مغلهها شهر سیستان را با برج و باره آن منهدم کرده و نفوس شهر را بکشتند. مسلمانان سیستان از زن و مرد و خرد و بزرگ جمله جنگ کردند با کارد و تیغ تا همه کشته شدند و عورات همه شهادت یافتند" (چهار، ص 221). در پی قتل و خرابی های تیمور تعداد انسان در منطقه آنقدر کاهش یافت که توان سد کردن هلمند و اعمار مجدد دستگاه های آبیاری نمانده بود. زندگی آن عده ای که از هلاکت نجات یافته بودند فقط در ساحات محدود فرو افتاده که آب هلمند به آنجا ها به صورت طبیعی می رسید؛ منحصر گردید و باقی شهرهای زیبا و قصبات آباد تخریب گردیدند. آنگاه خرابه های آن تمدن عالی و با شکوه با دستگاه های پیشرفته آبیاریش به دست باد افتاده در زیر خاک دفن شد. علاوه بر این، باد آن خاک های پر برکت را تا ضخامت های بین 60 تا 120 سانتی متر [1] با خود ببرد. به این ترتیب مسؤول نابودی مدنیت با شکوه سیستان انسان است نه طبیعت. تخریب زراعت و سیستم آبیاری باعث تغییر اقلیم در منطقه شد که این خود تخریب و نمکی شدن آب و خاک را در قبال داشت و انتقال خاک را توسط باد موجب گردید. بازیگری باد تنها این نبود، اینک باد آن آثار و علائم شگوفایی تمدن عالی سیستان را با سیستم نهرها، برج و باره ها و بقایای شهرها و خرابه ها از زیر ریگ عریان کرده، آن عظمت گذشته را نمایان ساخته و بر حرمانهای آن زخم های کهن پیوسته نمک می پاشد (تصویر 7 از الف تا ج).



ج



ب



الف

تصویر 7 الف تا ج : ویرانه های مدنیت قدیم سیستان در سمت جنوب چخانسور، تابستان 2002 م.

با آنهم بعد از این ویرانی خانمانسوز و خانه بر انداز، قسمتهای بسیار کمی ازین سیستم آبیاری دوباره توسط مردم آن مناطق احیا شد که در ساحة بسیار کوچک به کارهای زراعتی می پرداختند. از آنجاییکه اسکان دوباره مردم، به زمینهای زراعتی که دارای آب بود، ارتباط مستقیم می گرفت، لذا رجوع مردم در قسمتهایی که نهرها دوباره احیا شده

و آب جریان داشت، به خصوص در امتداد نهرها به وقوع پیوست. در اثر اتفاقات بعدی تاریخی بار دیگر این آبدیهای کوچک نیز به خرابه تبدیل شده در دل ریگ فرو رفت. به گفته دانشمند آلمانی [1] "در نتیجه گدام غله نیم قاره از بین رفت و به دشت تبدیل شد. اینک در سیستان زمان به عقب بر می گردد، حال تراوشی از گذشته دور است و این گذشته بزرگ رویا بی از آینده می باشد." خرابه های سیستان به طول و عرض ده ها کیلومتر توسط باد از زیر ریگ قد بر افراخته و ما را به یاد شگوفایی سیستان می اندازد. به قول این محقق [1] چنان که در بالا هم از آن تذکری رفت « در نیمروز باد های شدید تابستانی گاهی اینجا و زمانی آنجا آثار تخریب شده حیرت انگیز تمدن کهن سیستان را از زیر خاک بیرون می کنند تا مگر افغانها متوجه این مدنیت های از دست رفته شوند و کمر همت به اعمار مجدد آن ببندند.» ولی ما کجا و همت کجا! اگر چه در زمان زمامداری محمد داوود در منطقه زرنج نهری به نام نهر لشکری به طول 51 کیلومتر کشیده شد که با وجود اشتباهات بزرگ تخنیکی و پلانگذاری امکانات زراعت و آبیاری را تا حدودی مساعد گردانیده بود. ولی با تجاوز روس ها و خیانت و اختناق بیدریغی که خلقیها و پرچمیها و اسلام سیاسی بر مردمان آن محل روا داشتند، آنها به ایران مهاجر شدند. در نتیجه آن نهر که چشمه حیات بود بار دیگر به دست باد سپرده شده و از ریگ پر گردید (تصویر 3) و آن سرزمین شاداب و خرم و سرسبز یک بار دیگر به خارزار و خرابه تبدیل شد. تقلائی نگارنده و همکاران او برای احیای مجدد و اصلاح اشتباهات قبلی همین نهر بود که گوشه کوچکی از سرزمین بزرگ سیستان را حیات دوباره دهد، تا باشد این پروژه سرمشقی برای آبادانی تمامی سیستان افغانستان گردد و مردم آن سرزمین، ولو در مقیاس کوچک، از طوفان ریگ و از طوفان فقر و گرسنگی نجات یابند. ولی متأسفانه که دولت دست نشانده اجنبی در افغانستان و جنگ سالاری که در وزرات انرژی و آب گماشته شده توجهی به آن داعیه نکرد که نکرد. و این تنها نبود، متجاوزین امریکایی و ناتو از چندین سال به این طرف با کمک دولت دست نشانده افغانستان، پاکستان و ایران و نیروی سیاه طالبان جنگ خانه براندازی را به خصوص در وادی هلمند و بخش هایی از سیستان آتش زده اند. این مناطق که از جمله حاصل خیز ترین مناطق کشور به حساب می آیند، امکانات تغذیه بخش زیاد نفوس افغانستان را دارند که متأسفانه به عوض آنکه احیاء و توسعه داده شوند، در حالی چنین ظالمانه تخریب می شوند و یا به مزارع کوکنار تبدیل می گردند، که مردم هردم شهید افغانستان پیوسته گرسنگی میکشند. با وجود این اوضاع بد و احوال ناپسند که در وطن در جریان است و پیوسته ناامیدی می آفریند، در بخش سوم این نوشته امکانات بالقوه احیای مجدد سیستان افغانستان ارزیابی می گردد. به امید آنکه روزی به قول مردم "در جویی که آب رفته باز آب رود" و آن تمدن کهن بار دیگر در سیستان قد بر افرازد و توسعه یابد. قبل از آن در بخش دوم این نوشته در مورد ولایت نیمروز صحبت صورت گرفته، چگونگی و احیای نهر لشکری توضیح میگردد.

3 ماخذا

3.1 منابع دری

- یک : جیوکارب : اتلس جمهوری دیموکراتیک افغانستان. اداره سروی و کارتوگرافی پولند با همکاری ریاست کارتوگرافی افغانستان، 1984، وارسا.
- دو : احمد علی کهزاد : قره کمر و مندیگک دو کانون جدید زندگانی قبل التاریخ در افغانستان از 2000 تا 3000 قبل از میلاد، 1333 هجری، کابل. بنیاد فرهنگی کهزاد، فلوریدا. پورتال انترنتی "افغان جرمن آنلاین" 28 دسمبر 2007 م.
- سه : غلام رحمان امیری : تصویری از زندگی مردم بلوچ در نیمروز و هلمند سفلی قبل از انقلاب ثور، 1365 هجری، کابل.
- چهار : میر غلام محمد غبار : افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، 1357، چاپ قم، ایران.

3.2 منابع المانی و انگلیسی

- [1] Radermacher, H. (1975). Historische Bewässerungssysteme in Afghanistan-Siestan; Gründe für ihren Verfall und Möglichkeiten ihrer Reaktivierung. Zeitschrift für Kulturtechnik und Flurbereinigung 16, Paul Parey, Berlin, 65-77.
- [2] Gilbert, M., Grosvenor, C., John, M., Fahey, Jr. & William, L. A. (2001). Afghanistan-Land im Elend. National Geographic Deutschland, Bl. Washington, D. C.
- [3] Wohlfart, R. & Wittekindt, H. (1980). Geologie von Afghanistan – Beiträge zur Regionalen Geologie der Erde. Gebrüder Borntraeger, Berlin, 500 S.
- [4] Bromand, M., Hügel, W.A., Roostai, A. H., Seiffe, E. (2002): Feasibility Study „Rehabilitation of Agricultural Structures in Nimruz – Irrigation and Potable Water Supply for the Destroyed Villages in the South-Western Province of Afghanistan“. Kabul.

- [5] UNEP (2003): Afghanistan, Post-Conflict Environmental Assessment. United Nations Environmental Programme. Switzerland.

پایان بخش اول